

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چهارشنبه جلسه ۵۰۷

کلام در این بود که برخی از مباحث مانند مفهوم شرط، مفهوم وصف، مفهوم عدد، مفهوم استثناء، مفهوم لقب و مفهوم غایت را در مبحث مفاهیم ذکر کرده اند اما برخی از مباحث را مانند امر به شیء مقتضی نهی از ضد است و امر ذی المقدمه مستلزم امر به مقدمه است و امثال آنها، در مبحث مفاهیم ذکر نشده است. پس باید دید مفهوم را به چه نحو باید معنا کرد تا هم مانع اغیار باشد و هم جامع افراد باشد.

تعریفی را مرحوم آخوند ذکر نمودند ایشان می فرمایند مفهوم حکم اخباری یا انشائی است که تستتبعه المعنی الذی ارید من اللفظ بتلك الخصوصية، یعنی این لفظ ان جائک زید فاكرمه دلالت بر یک خصوصیتی می کند که آن، مستلزم مفهوم می باشد.

آقای صدر به فرمایش مرحوم آخوند دو اشکال ایراد نموده اند.

اول: در مفهوم موافقت بدین شکل نیست، لا تقل لهما أف بر حرمت أف دلالت می کند و این حرمت است که مستلزم حرمت ضرب و شتم می باشد، پس خصوصیتی در بین نیست تا آن مستلزم حرمت ضرب و شتم باشد.

دوم: این کلام نقض می شود به اینکه اگر قائل شویم صیغه افعال دلالت بر طلب می کند دیگر وجوب، لازمه اطلاق صیغه افعال است و این وجوب که یک خصوصیتی در طلب هست، مستلزم وجوب مقدمه می باشد. بنابراین باید وجوب مقدمه نیز از مباحث مفاهیم باشد.

استاد: نقض ایشان وارد نیست و عبارت مرحوم آخوند را با فرمایش حاج شیخ اصفهانی اصلاح نمودیم، بدین شکل که مفهوم عرفاً باید به نحوی باشد که از لفظ فهمیده شود. به عبارت دیگر لفظ دارای دو مدلول می باشد یکی از آنها منطوق و دیگری مفهوم و مدلول التزامی لفظ است.

وقتی مفهوم مدلول التزامی لفظ شد به اشکالی بر می خوریم و آن این می باشد که لفظ ان جائک زید فاكرمه دلالت می کند بر اینکه شرط علت منحصره جزاء می باشد و لازمه این منحصر بودن علت، انتفاع عند الانتفاع است؛ کما اینکه یا ایها الذین آمنوا اقيموا الصلاة دلالت بر وجود صلاة می کند و لازمه وجوب صلاة، وجوب مقدمه و وضو است. به چه علت وجوب مقدمه را به لفظ نسبت نمی دهید اما انتفاع عند الانتفاع را به لفظ نسبت می دهید؟ فرق بین این دو چیست؟ چه نکته ای وجود دارد که آن را داخل در دلالت الالفاظ به حساب می آورید اما وجوب مقدمه را داخل در دلالت الالفاظ نمی دانید؟

این مشکله را با فرمایش آقای نائینی ره و آقا ضیاء ره می خواهیم حل کنیم بدین نحو که اگر یا ایها الذین آمنوا اقيموا الصلاة دلالت بر وجوب صلاة کند، اگر چه وجوب وضو و مقدمه لازمه عقلی وجوب صلاة است ولكن

این استلزام واضح نمی باشد و نیاز به استدلال دارد اما استلزام علت منحصره واضح است و اگر استلزام عقلی آنقدر واضح باشد به نحوی که تصور ملزوم مساوی با تصور لازم و حکم به لازم باشد، داخل در مباحث الفاظ می باشد زیرا عرفا از لفظ فهمیده می شود.

حال سوالی مطرح میشود که اجتماع امر و نهی محال است، امری واضح و روشن می باشد زیرا شارع نمی تواند یک شیئی را بخواهد و در عین حال نخواهد، لذا چه فرقی بین این مبحث با انتفاع عند الانتفاع وجود دارد؟ اگر کسی بگوید انتفاع معلول - در جایی که علت منحصره باشد - عند انتفاع علت، بدیهی می باشد و اوضح می باشد، می گوئیم چه فرقی بین این مبحث با مفهوم وصف وجود دارد؟ بنا بر این در کلام مرحوم نائینی ره ضابطه ای وجود ندارد چرا که خود بیّن بالمعنی الاخص، دارای مراتب می باشد تارة خیلی خیلی واضح است و تارة درجه وضوح، کمتر می باشد. این موارد را نمی توان تشخیص دارد لذا تشخیص اینکه چرا مفهوم وصف داخل در مبحث مفاهیم است اما وجوب مقدمه داخل این مبحث نیست، مشکل می باشد. ضابطه آقای صدر:

ایشان ضابطه دیگری را بیان کرده اند و آن عبارت است از اینکه گاهی مواقع، لازمه ای که در جمله وجود دارد وابسته به دو طرف آن نیست به نحوی که اگر دو طرف عوض شوند باز لازمه وجود دارد مثلاً در ان جائک زید فاکرمه اگر وجوب اکرام و مجیی را بر داریم و بگوئیم اذا طلعت الشمس فالنهار موجود باز انتفاع عند الانتفاع می شود و اگر طلوع و نهار را برداریم و بگوئیم ان استطعت فحج باز مفهوم و انتفاع عند الانتفاع وجود دارد. پس مفهوم به طرفین وابسته نیست

اما گاهی مواقع لازم به طرفین وابسته است مثلاً در الصلاة واجبة اگر وجوب را برداریم و بگوئیم الصلاة مستحبة دیگر وجوب مقدمه بدست نمی آید. وجوب مقدمه با وجوب ذی المقدمه ملازمه دارد لذا اگر طرفین عوض شوند، لازم می رود بنا بر این، داخل در مبحث مفاهیم نمی شود چرا که وجود لازم منوط به وجود وجوب است و ارتباطی بین موضوع و محمول وجود ندارد.

بنا بر این اگر طرف عوض شوند، باز لازم وجود داشته باشد، داخل در مبحث مفاهیم خواهد بود اما اگر لازم وجود نداشته باشد داخل در مبحث مفاهیم نخواهد بود. ایشان این ضابطه را داده اند و به گمان خویش تمام نقض ها را جواب نموده اند.

استاد: این ضابطه تمام نمی باشد. اولاً به اجتماع امر و نهی نقض می شود. بحث اجتماع امر و نهی در واقع بحث از خود حکم است. اجتماع امر و نهی محال است، اجتماع وجوب و استحباب محال است، اجتماع وجوب و کراهة محال است. پس وابسته به وجوب نیست، نماز نمی تواند در عین حالی که واجب است حرام نیز باشد، اگر حرام را بردارید و استحباب بگذارید باز استحالة وجود دارد و اگر استحباب را بردارید و کراهت بگذارید باز استحالة وجود دارد.

ان قلت: نقض وارد نیست چرا که باید بالاخره حکم شرعی باشد، اگر وجوب را بردارید و بگویید نماز قرائت است و حرمت را بردارید و بگویید نماز آرامش است در این صورت دیگر اجتماع اشکال ندارد و استحاله از بین می رود.

قلت: در مفهوم عدد اگر عدد را بردارید و چیز دیگر بگذارید دیگر مفهوم ندارد.

ان قلت: مفهوم عدد مورد بحث می باشد

قلت: در آنجا نیز اجتماع امر و نهی مورد بحث می باشد. امر و نهی مفهوم دارد و آن این است که اجتماع آن دو محال است و باید یکی از آنها قید بخورد.

ثانیا: اصل این ضابطه صحیح نمی باشد زیرا آن چه باید تبیین و تحلیل شود این است که مباحثی که در مبحث مفاهیم مطرح شده اند، دارای چه خصوصیتی هستند که در مبحث الفاظ طرح شده اند؟ اگر مقصود آقای صدر این باشد که هر جایی که لازمه به طرفین ربط داشته باشد دلالت لفظ است، اینکه ادعایی بیش نیست و این ضابطه ای که داده اند ربطی به مباحث الفاظ ندارد؛ کما اینکه ممکن است کسی ادعی کند هر جا حکم مفهوم، مخالف با حکم منطوق باشد داخل مباحث الفاظ است اما اگر مخالف نباشد داخل نخواهد بود. این ضابطه نمی باشد، ضابطه باید به نحو می باشد که بتواند علت دخول این مفاهیم را در مباحث الفاظ تبیین کند.

علاوه بر این خود ضابطه نیز تام نیست زیرا مثلا در قضیه شرطیه اگر علت، علت منحصره باشد دارای مفهوم می باشد و اگر علت منحصره نباشد، مفهوم ندارد «اذا طلعت الشمس فالنهار موجود» درست می باشد اما «اذا طلعت الشمس فالضوء موجود» صحیح نمی باشد زیرا اگر به جای شمس مثلا زید بگذاریم و بگوییم «اذا جاء زید فالضوء موجود» دیگر استلزم وجود ندارد. پس ممکن است بتوان گفت همان طور که وجود مفهوم در قضیه شرطیه منوط است به این که بین شرط و جزاء تلازم وجود داشته باشد، باید در مساله وجوب مقدمه نیز طلب وجود داشته باشد تا وجوب مقدمه بدست آید.

خلاصه الکلام این کلماتی که ایشان فرموده اند، ضابطه نمی باشد.

قول مختار:

حق در مقام این می باشد که تارة مفهوم عرفا به لفظ نسبت داده می شود و تارة به لفظ نسبت داده نمی شود. هر جا به لفظ نسبت داده شد، داخل در مبحث مفاهیم است و الا داخل در مبحث مفاهیم نمی باشد. مثلا اگر شارع بفرماید «ان جائك زید فاکرمه» عبد می تواند در مقام اعتذار بگوید شما فرمودید اگر آمد اکرام کنم و اگر نیامد کرام نکنم، لذا کرام نکرده ام. عبد مفهوم را به مولا نسبت می دهد. پس معیار در اینکه داخل در مباحث الفاظ شود این است آیا می توان به مولا نسبت دارد که خود فرمودید اگر نیامد اکرام نکن، شما فرمودید تا شب روزه بگیریید و بعد از آن دیگر روزه نگیریید چرا که فرموده اید «فاتم الصيام الی اللیل».

در مقدمه واجب کسی به مولا نسبت نمی دهد. وقتی شارع فرموده است «یا ایها الذین آمنوا اقموا الصلاة» نمی تواند گفت شما فرموده اید وضو نیز بگیرید. بلکه لازمه وجوب صلاة وجوب وضو می باشد.

سوال:

جواب: مفهوم وصف نیز اینگونه است. کسی که قائل به مفهوم وصف می باشد می گوید مفهوم «فی الغنم السائمة زکاة» این است که اگر سائمة نباشد زکاة ندارد.

پس اینکه مبحث مفاهیم داخل در مباحث الفاظ هست به خاطر این می باشد که به مولا نسبت داده می شود که ایشان این گونه فرموده است.

سوال:

جواب: مفهوم و لازمه کلام نیز به مولا نسبت داده می شود.

ان قلت: از کجا بفهمیم به مولا نسبت داده می شود یا نسبت داده نمی شود؟

قلت: صدق عرفی، مراد از مباحث مفاهیم یعنی مباحث الفاظ. هر جا به مولا نسبت داده شود داخل در مباحث الفاظ است و اگر نسبت داده نشود داخل در مباحث الفاظ نیست. مفهوم شرط جزء ظهورات می باشد.

علی هذا، لزوم، بین باشد یا غیر بین، فرقی نمی کند و موضوعیت ندارد بلکه آنچه مهم می باشد این است که به مولا نسبت داده شود. امکان دارد جایی که لزوم، غیر بین است نسبت داده شود و امکان دارد جایی که لزوم، بین باشد نسبت داده نشود. لذا نمی توان به کسی که می گوید زید موجود است، به جهت اینکه مخلوق بدون خالق ممکن نیست، نسبت داد که او گفته است خداوند سبحان موجود می باشد.

سوال:

جواب: اگر اینگونه باشد، این اشکال به آخوند نیز وارد است. کجا عرف می گوید این جمله دلالت بر خصوصیت می کند. کجا عرف می گوید این لازم بین بالمعنی الاخص است.

ضابطه مرحوم حاج شیخ اصفهانی، همین می باشد که این - معنا و مفهوم - از آن - لفظ - فهمیده شود. ایشان و آقا ضیاء دارای یک خصوصیتی هستند که مطالبی را که می توان ساده بیان کرد را سخت و غامض بیان کنند. اینکه می فرماید «انفهام این معنا تابع انفهام لفظ است» و «لفظ اولاً و بالذات بر منطوق دلالت می کند و ثانیاً و بالواسطه بر مفهوم دلالت میکند» یعنی عرف مفهوم را به مولا نسبت می دهد.

ضابطه این که دلالت لفظ هست این می باشد که می توانیم به مولا نسبت دهیم یا خیر؟ این ضابطه را حاج شیخ نفرموده است.

پس اینگونه نیست که کسی گمان کند آقا ضیاء عراقی مطلب را فنی کرده اند یا آقای نائینی تبیین کرده است و ما فنی نکرده ایم. بلکه ایشان مطلب را ناقص طرح نموده اند. صرف اینکه مفهومی بین بالمعنی الاخص باشد

موجب نمی شود که داخل در مباحث الفاظ باشد. تا نتوان به لفظ و مولا نسبت داد داخل در مباحث الفاظ نمی شود.

پس مبحث مفاهیم یعنی مباحثی که همانگونه که می توانیم منطوق را به مولا نسبت دهیم بتوانیم مفهوم را نیز به مولا نسبت دهیم. این ضابطه هم درست می باشد و هم نقضی به آن وارد نیست.

سوال: دلالت اقتضاء و تنبیه

جواب: اینکه از باب ظهور حجت می داند. اشکال ندارد، اگر کسی گفت دلالت اقتضاء از همین قبیل است خوب داخل در مفاهیم میشود.

آقای صدر فرموده اگر مفهوم لازمه یک کلام باشد داخل در مباحث مفاهیم است اما اگر لازمه دو کلام باشد داخل در مباحث مفاهیم نیست لذا در مثل «و حمله و فصاله ثلاثون شهرا/ و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین» داخل در مباحث مفاهیم نمی باشد چرا که در دو جمله آمده اند.

استاد: اینها که ضابطه نمی باشد، چه فرقی بین دو جمله و یک جمله می کند. سر اینکه «فاسئل القرية» و «حداقل حمل شش ماه است» از بحث مفاهیم خارج است و اصولیین بحث ننموده اند این است که فرموده اند مثل بحث از معنای صیغه افعال و صیغه لا تفعل، لغت سیال می باشد و در تمام فقه مورد نیاز است اما مثل معنای صعید که در آیه شریفه «فتیمموا صعیدا طیبا» آمده است و یا معنای أف، لغت سیال نیست لذا در اصول از آن بحث نمی شود در حالی که هر دو بحث، بحث لغو می باشد. بنابر این اصولی از «و حمله و فصاله ثلاثون شهرا» بحث نمی کند زیرا بحث جزئی است و یک مورد می باشد. خود آقای صدر در اول اصول و ضابطه اصولیه فرمود که باید عنصر سیال باشد.

در امثال این موارد اصولی از چه چیزی بحث کند، به چه عنوان بحث کند.

سوال:

جواب: ظهور چه چیزی را بحث کند. اگر بخواهید بگوید ظهور حجت است، خوب در بحث ظواهر بحث شده است و اگر بخواهد مصادیق را بحث کند، خوب چه بحثی نماید

لذا مفاهیم مباحثی هستند که آنها به الفاظ و مولا نسبت داده می شود و عنصر سیال می باشد. نسبت به «فاسئل القرية» نیز اگر بگویید باید از دلالت اقتضاء بحث شود که حجت هست یا خیر، خوب این را بحث نموده اند که از موارد استلزامات عقلیه یا ظهور می باشد اما از صغری چه بحثی کنند.

کلام در قضیه شرطیه این می باشد که این شرط مفهوم دارد یا ندارد؟ و اینگونه نیست که بگوییم مفهوم دارد حال ببینیم که حجت است یا حجت نیست. این از مباحث صغریات اصول است.

لذا ضابطه همین می باشد و اشکالی نیز وارد نیست و ضابطه حاج شیخ اصفهانی نیز همین ضابطه است اگر چه ایشان کمی مطلب را سخت کرده اند. شأن حاج شیخ و آقا ضیاء، اجل است و ما نمی خواهیم خدایی

نکرده نقصی به ایشان وارد کنیم. اینکه عالم بتواند مطالب علمی را روان و آسان بیان کند رزقیست که خداوند سبحان عنایت می فرماید. لذا این گونه نیست که آقاضیاء ره، حاج شیخ اصفهانی ره، آقای نائینی ره، آقای آخوند ره مفهوم را تعریف کرده اند اما ما تعریف ننموده ایم. تعریف حاج شیخ، تعریف ماست بلکه تعریف ما منطقی تر است چراکه ضابطه اینکه چرا این ظهور است و آن ظهور نیست را تبیین کرده ایم.

پس مفاهیم عبارت اند از مباحثی که به مولا و ظهور لفظ نسبت داده می شود و میزان ظهور نیز این است که بتوان به مولا گفت شما فرموده اید.

وللكلام تتمه ان شاء الله فردا و صل الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.